

خردسالان

# دوست

سال ششم  
شماره ۲۹۰ ، شنبه  
۸ تیرماه ۱۳۸۷  
۳۰۰ تومان



۱۶



ستاره‌ها

۳



با من بیا ...

۱۸



تولدت مبارک

۴



پرپر پر

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۷



نقاشی

۲۲



بازی

۸



فرشته‌ها

۲۴



کاردستی

۱۰



آرزو

۲۵



فرم اشتراک

۱۱



جدول

۲۷



قصه‌های پنج انگشت

۱۲



بادکنک

### پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمایر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

# بامسویا...

دوست من سلام.

من پروانه هستم. وقتی که خیلی کوچک بودم، کرم بودم. بعد به دور خودم پیله‌ای ابریشمی تنیدم و ده روز توی پیله ماندم تا بال‌هایم رشد کنند. بعد پیله را سوراخ کردم و از آن بیرون آمدم.

ما پروانه‌ها خیلی زیبا و رنگارنگ هستیم اما همه‌ی ما چهار تا بال داریم که می‌توانیم با آن پرواز کنیم. یک زبان دراز هم داریم که با آن شهد گل‌ها را می‌خوریم. هر جا گل هست ما هم هستیم. حالا که تو مثل گل‌ها تمیز و خوش‌بو هستی، من پیش تو آمده‌ام تا با هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم. پس با من بیا ...





# پری‌پری



محمدرضا یوسفی

نزدیک صبح بود که پری‌های زیبا آمدند، پری سبز، پری سفید و پری‌های دیگر. آن‌ها خیلی ترسیده بودند و از ترس نوک بالشان تکان می‌خورد مثل بال پروانه‌ها، ستاره‌ها پرسیدند: «چرا می‌ترسید؟ مگر غول ستاره خوار دیده‌اید؟» غول‌های ستاره خوار، روزها می‌آمدند و ستاره‌های خوابیده را می‌زدیدند. پری سرخ با ترس اسمی را صدا کرد. همه‌ی ستاره‌ها و پری‌ها به طرف او برگشتند و چیزی عجیب و غریب دیدند. پری زرد که اسم آن موجود عجیب و غریب را بلد نبود، به آن گفت: درخت بزرگی که شاخ و برگ ندارد. آن وقت پری‌ها گفتند: «چه درخت غولی!» پری سفیدی می‌دانست یعنی ستاره‌ها به او گفتند که درخت‌ها را در زمین می‌کارند تا شاخ و برگ بدهند. آن وقت پری‌ها، آن موجود عجیب و غریب را مانند درختی، در آسمان هفتم کاشتند و ترس از آن‌ها دور شد. پری آبی گفت: «من به این درخت آب می‌دهم.» و همه دیدند که پری آبی، دامنش را پر از آب کرد، هر دامن پری آبی یک دریا بود و آن را به پای درخت ریخت. آن وقت پری سفید، دانه، دانه از پربال‌هایش کند. آن پرها بزرگ بودند، خیلی بزرگ. بعد درخت پر از شاخه‌هایی از پری‌های سفید شد.



ستاره‌ها گفتند: «درختی که برگ ندارد، مانند ستاره‌های است که خواب است. آن وقت غول‌ها آن را می‌دزدند.» پری سبز که برگ‌های سبز، خاطره‌های او بودند، به برگ‌ها دستور داد تا درخت را برگ باران کنند. آسمان‌ها آن روز را به یاد دارند و اسمش را عروسی برگ‌ها گذاشتند و همه‌ی پری‌ها شادی کردند.

بعد غول‌های ستاره‌خوار که همه‌ی روزها در آسمان به دنبال ستاره‌های خوابیده می‌گشتند، درخت را دیدند و گفتند: «درخت سبز بیدار است. نمی‌شود آن را دزدید!»

حرف غول‌ها را، ستاره و پری‌ها شنیدند. شب که شد، غول‌ها خوابیدند. ستاره‌ها آمدند، برگ‌های درخت را چیدند و مثل گوشواره به گوش‌هایشان آویزان کردند. وقتی روز شد، ستاره‌ها خوابیدند و غول‌ها بیدار شدند. آن‌ها دیدند که ستاره‌ها برگ‌های سبز دارند و گفتند: «ستاره‌ها هنوز نخوابیده‌اند. نگاه کنید! گوشواره‌های آن‌ها تکان می‌خورد. ستاره‌های بیدار را نمی‌شود دزدید.»

از آن روز تا به حال، پری آبی همان‌طور دامنش را پر از آب می‌کند و پای درخت می‌ریزد. پری سفید، دانه‌های پر بالش را به درخت می‌دهد تا شاخه‌های آن بیشتر شوند. و پری سبز، خاطره‌های سبزش را به برگ‌ها می‌دهد تا همیشه سبز باشند و آسمان پر از صدای آواز ستاره‌ها و پری‌های زیباست. غول‌های ستاره‌خوار هم، همیشه در خواب هستند. آن‌ها این‌طوری آواز می‌خوانند: پرپرپر! پرپرپر! پرپرپر!



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



# فرشته‌ها



دوست دایی عباس، یک قفس و یک قناری کوچولو به دایی داده بود. دایی عباس هم آن را برای من آورد. مادرم خیلی ناراحت شد و گفت: «من اصلاً دوست ندارم پرنده‌ای توی قفس باشه.» اما من گفتم: «من از آن مراقبت می‌کنم. هر روز قفس را تمیز می‌کنم و به قناری غذای دهم.» مادرم گفت: «خدا به قناری پال داده تا پرواز کند. اگر کسی دست‌های یک آدم را ببندد و به او بهترین چیزها را هم بدهد، او خوش‌حال نمی‌شود.» مادرم این را گفت و عصبانی رفت به آشپزخانه. من و حسین توی اتاق بودیم. دست‌های حسین را با روسری مادرم بستم و آدم آهنی‌ام را که او خیلی دوست دارد به او دادم. حسین می‌خواست دستش را باز کند اما نمی‌توانست. برای همین هم شروع کرد به گریه کردن. مادرم توی اتاق آمد و گفت: «دست‌های این بچه را چرا بستی؟» گفتم: «می‌خواستم ببینم چه قدر ناراحت می‌شود.» مادرم دست‌های حسین را باز کرد و گفت: «خب حالا دیدی؟» گفتم: «پله!» حسین هق هق می‌کرد و اشک می‌ریخت. گفتم: «قناری‌ها هم مثل حسین می‌شوند؟» مادرم گفت: «پله، حسین گریه کرد و ما فهمیدیم که ناراحت است. اما قناری نمی‌تواند گریه کند. گناه دارد که او را در قفس نگه داریم. خدا از این کار ما ناراحت می‌شود.» من و مادرم و حسین قفس را پیرون بردیم. ما قناری را از توی قفس در آوردیم و آن را به حسین دادیم تا آزادش کند. او با دست‌های کوچکش قناری را آزاد کرد و گفت: «چوچو پره!» حسین خندید. قناری آزاد شد و خدا خوش‌حال شد.





# آرزو



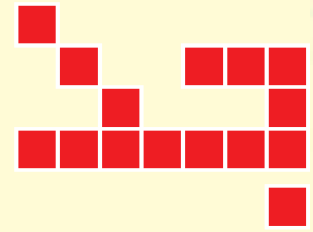
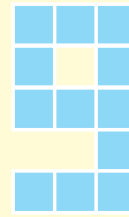
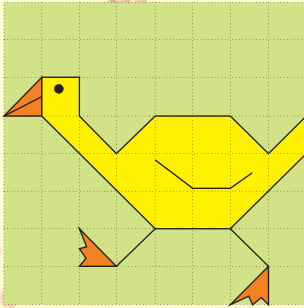
● شکوه قاسم نیا

دلم می خواست خودم را  
تو آسمون بینم  
پا بذارم رو ابرا  
کنار ماه بشینم

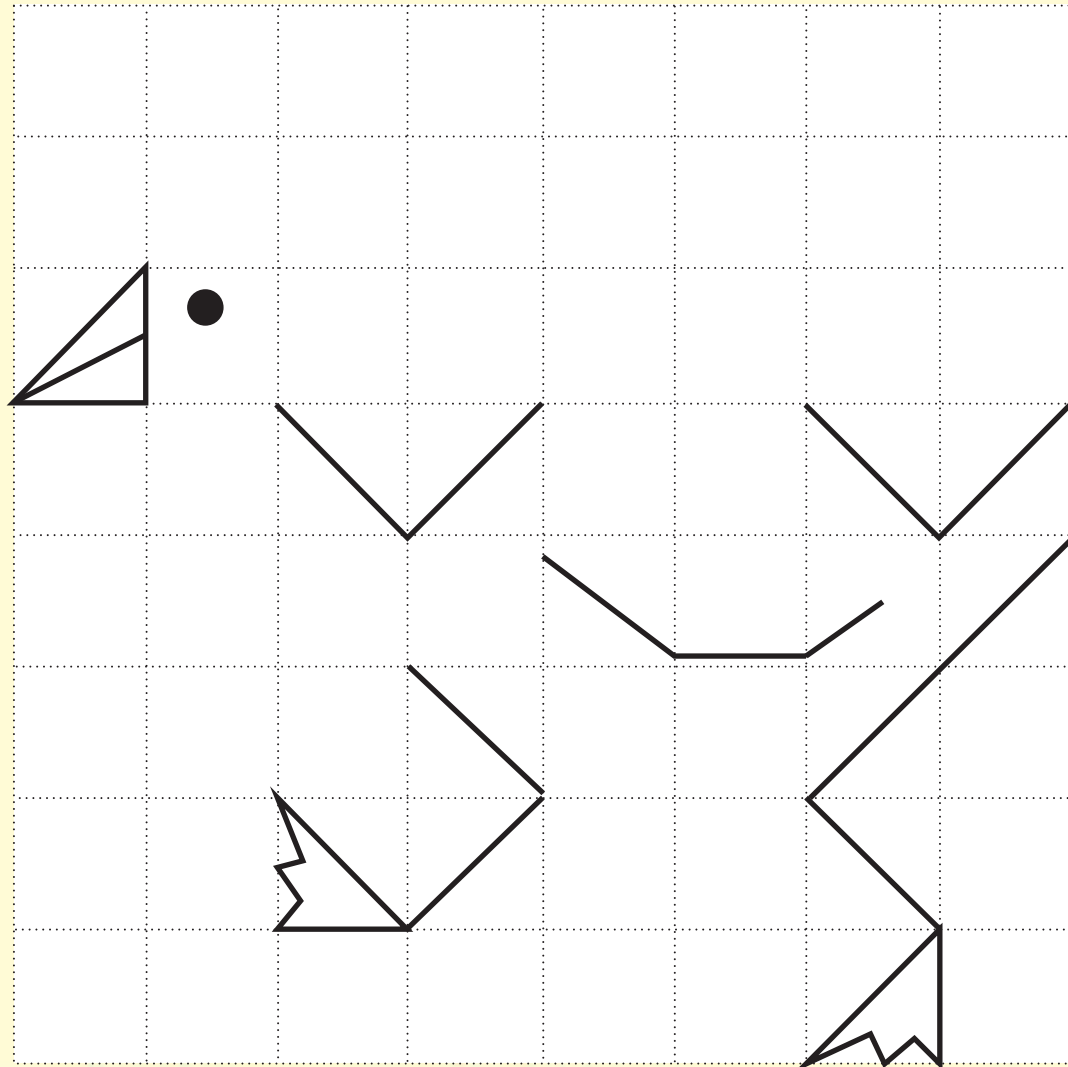
چشمامو آروم آروم  
به روی هم گذاشتم  
حالا تو خواب نازم  
دو بال آبی داشتم

با اون دو بال آبی  
به آسمون پریدم  
کنار ماه نشستم  
به آرزوم رسیدم





جدول را کامل و رنگ کن.





نام سه پرنده ای را که در فصل سرما به جاهای  
گرم مهاجرت می کنند بنویسید... ۳۳۳۱  
پرستو... کک لک... سوهمی چیه؟

نه!



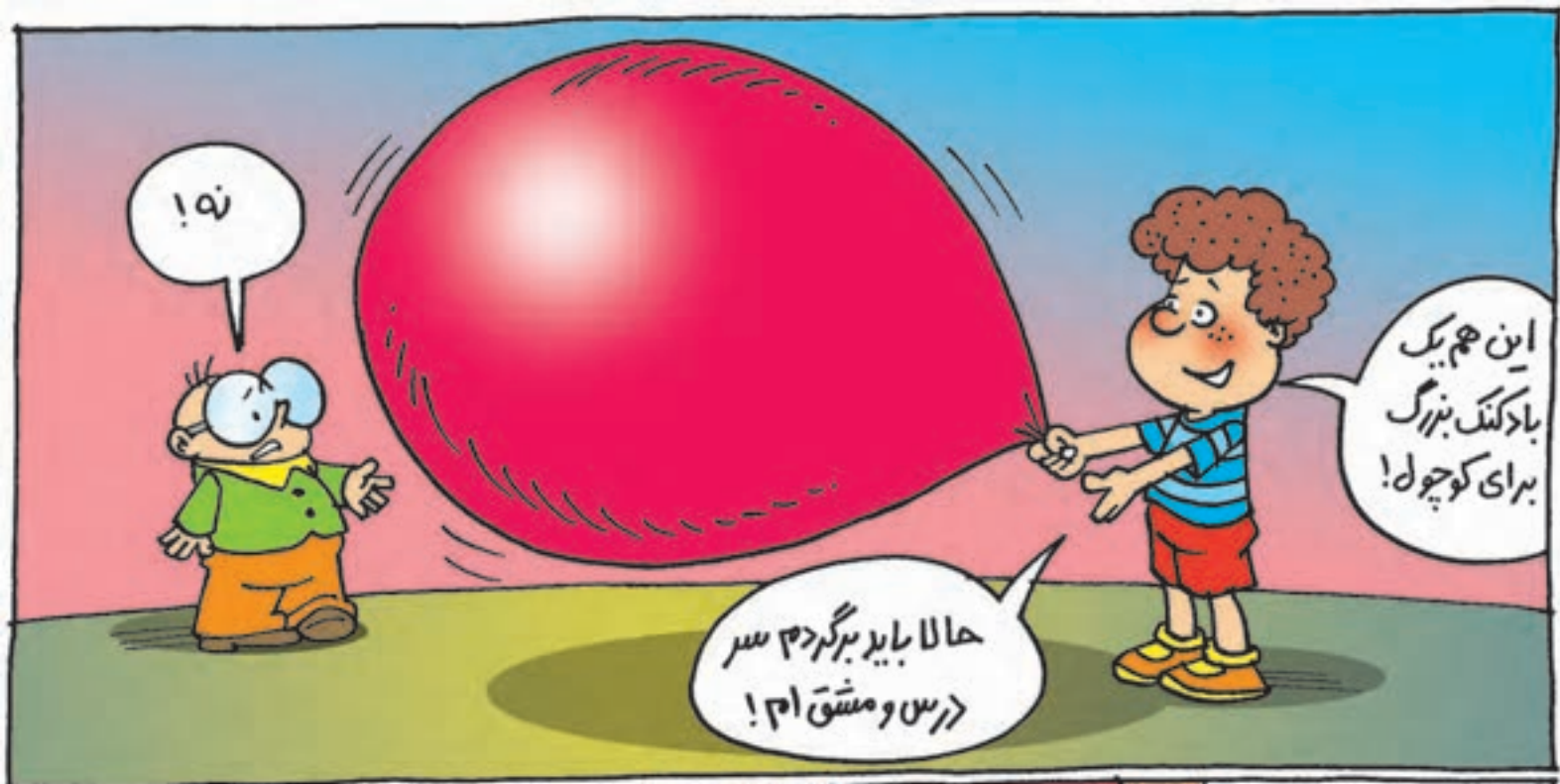
آخی... بلا نیستی؟  
بره به من!



نه به آقای کوچولوی منم که بادکنگ داری! چرا بیشتر  
بادش نمی کنی تا بزرگ تر بشود؟

نه؟





نه!

اين هم يک  
بادکنک بزرگ  
برای کوچوله!

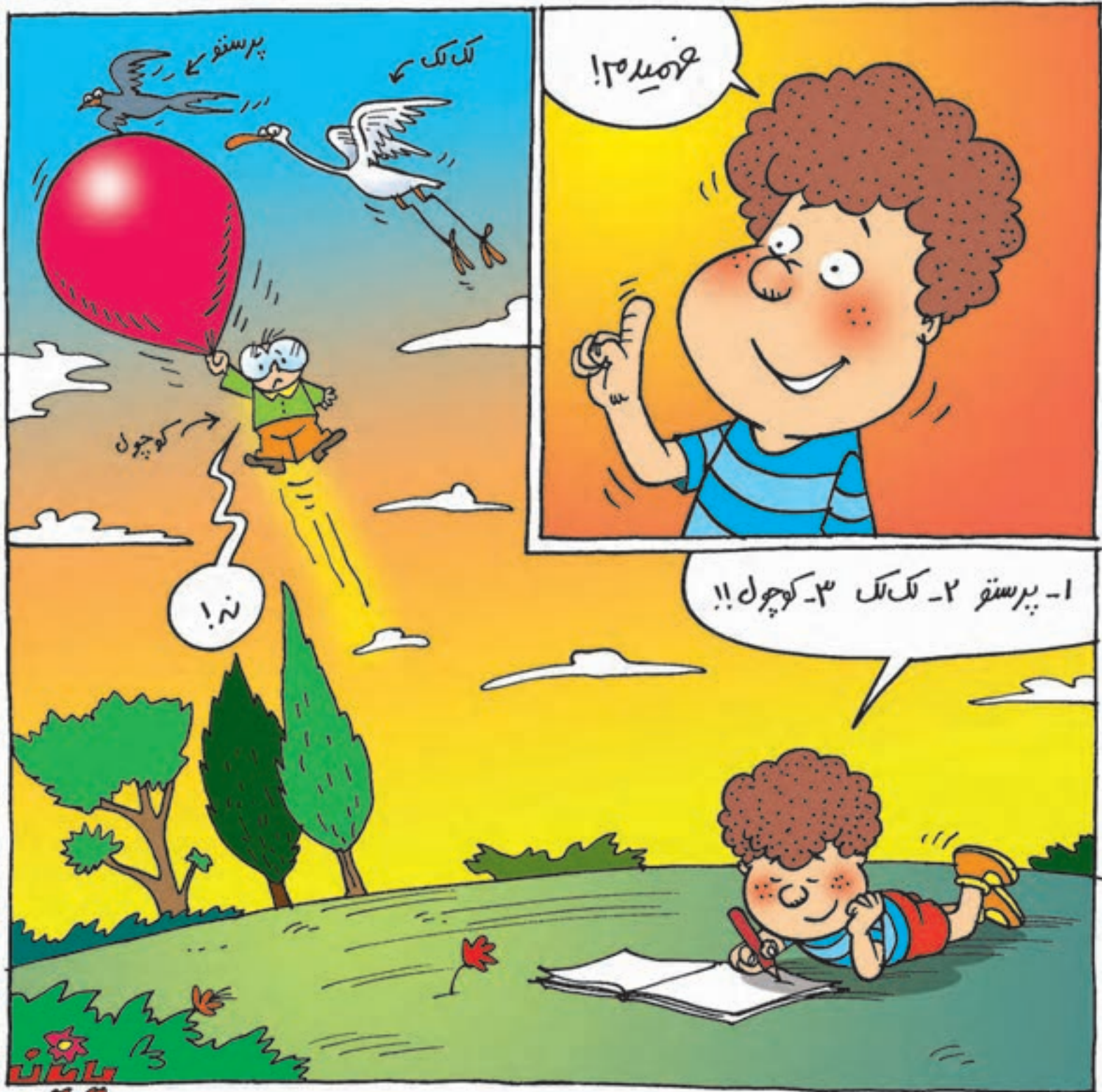
حالا بايد بزرگترم سر  
درس و مشق ام!



نام سه پرنده که مهاجرت می کنند، پرنستو  
تک تک ... تک تک ... ام ام  
دیکه چی؟!



خب. سوال چی  
بود؟



فکره‌ها!

۱- پرستو ۲- تک تک ۳- کوچول!!

ن!

پرستو

تک تک

کوچول



سرور کتبی

# ستاره‌ها

گرسنه بودم.  
به آسمان نگاه کردم.  
ستاره‌ها مثل دانه‌های عدس برق می زدند.  
دیس آسمان پر از عدس پلو بود!







پرنده



خورشید



ابر






باد

# تولدت مبارک



ماه

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز وقتی که  درست وسط آسمان بود.  صدایی را شنید.  او را صدا

می‌زد.  روی شاخه‌ی درختی نشست و به  نگاه کرد.  گفت: «تو شب‌ها




 را می‌بینی؟»  گفت: «گاهی او را می‌بینم.»  گفت: «امشب تولد  است.

می‌توانی از طرف من به او تبریک بگویی؟»  کمی فکر کرد و گفت: «من شب‌ها خیلی



زود می‌خوابم. شاید خوابم ببرد و نتوانم پیام تو را به  برسانم.»  از آن‌جا

می‌گذشت که  صدایش کرد و گفت: «تو می‌توانی امشب پیام مرا به  برسانی

و تولدش را تبریک بگویی؟»  گفت: «من یک‌جا نمی‌مانم. شاید نتوانم  را

«بینم.»  گفت: «نمی‌دانم به چه کسی بگویم که پیام مرا به  برساند.» 



گفت: «من می‌دانم! صبر کن!» رفت و  را با خودش آورد، بعد او را گذاشت وسط آسمان

و گفت: «همین جا بمان تا  بیاید. بعد به او بگو که  تولدش را تبریک گفته است.»

 گفت: «باشد! همین جا منتظر  می‌مانم.»

شب شد.  آمد.  به او گفت: «تولدت را تبریک گفته است.» ناگهان صدای

 به گوش رسید که می‌گفت: «من هم بیدارم! نخواییدم تا تولدت را تبریک بگویم!»

 هوهوی کرد و گفت: « عزیز! من هم ماندم و جایی نرفتم تا تولدت را تبریک

بگویم.» آن شب آسمان ستاره باران بود. تولد  بود. اما  آن طرف کره‌ی زمین

بود.  به  فکر می‌کرد و  به . آن‌ها هر دو خوش حال بودند حتی دور

از هم.

# قصه‌ی پیراانان



۲

پیشی پلنگی چشمش  
به یک مگس گنده افتاد.



۱

یک روز وقتی که پیشی سفید  
و سیاه با هم کشتی می گرفتند.



۴

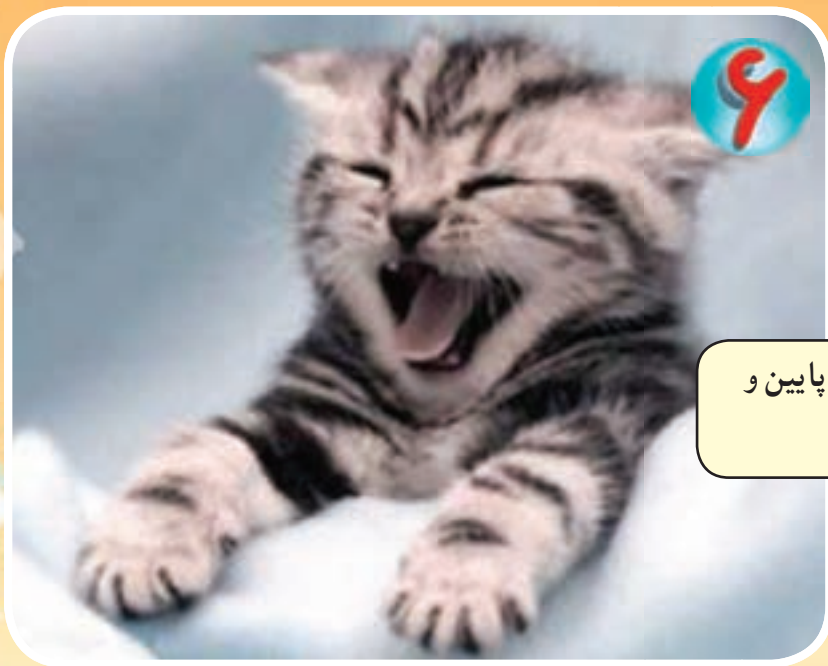
پیشی پلنگی جستی زد تا مگس را  
بگیرد.



۳

مگس پرید و رفت روی دماغ پیشی سفید نشست.

همه با تعجب به پیشی پلنگی نگاه کردند.



مگس پرید و رفت و پیشی پلنگی افتاد پایین و از خنده غش کرد!



# بازی

به این شکل‌ها با دقت نگاه کن.  
در هر ردیف در جای خالی شکل مناسب را نقاشی کن.



# اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام  
نام خانوادگی  
تاریخ تولد  
تحصیلات  
نشانی  
کد پستی  
تلفن  
شروع اشتراک از شماره  
تا شماره  
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور  
بهای یک شماره هفتگی دوست  
خاور میانه (کشور های همجوار) ۰۰۰۰۰ اریال  
اروپا، افریقا، ژاپن ۱۰۰۰ اریال  
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ اریال  
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور  
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به  
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از  
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

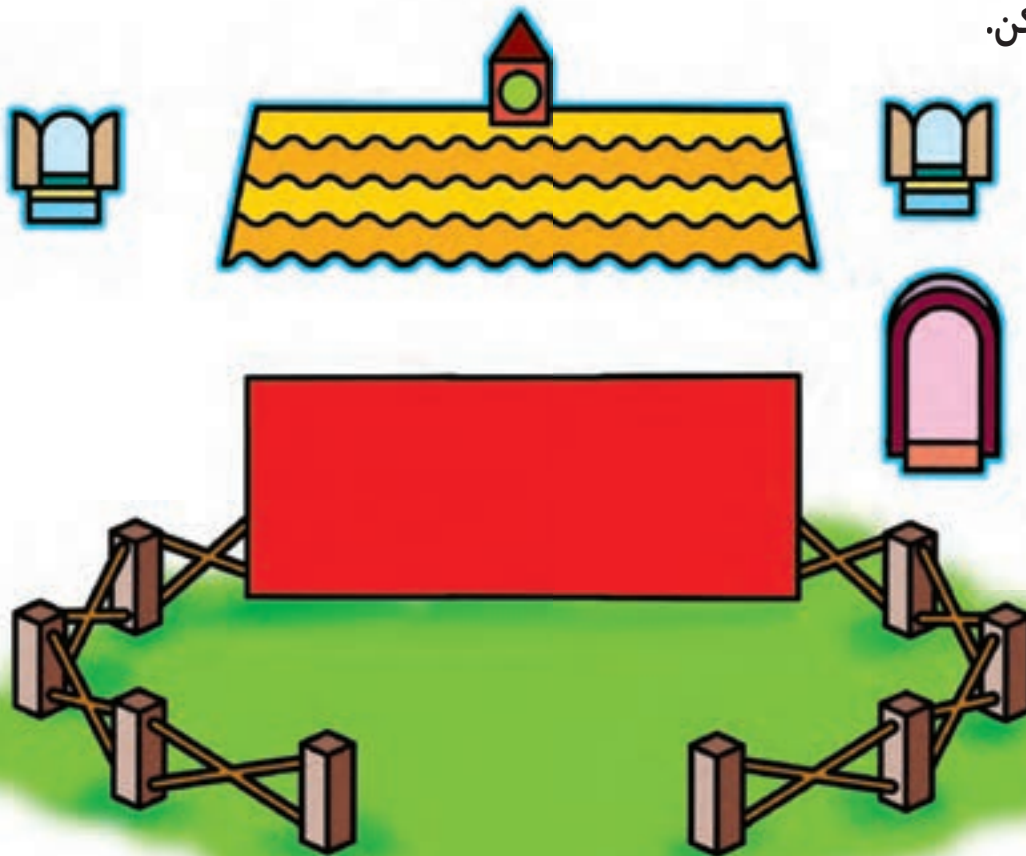
بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴  
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال  
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک  
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶  
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید  
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در  
سراسر کشور)  
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی  
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲  
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل  
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.  
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -  
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷  
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



# کار دستی

شکل‌ها را از روی خط (آبی) قیچی کن.  
آن‌ها را در جای مناسب بچسبان.  
تصویر خانه را کامل کن.





خردسالان

# دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان- نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ..... / ..... / ۱۳ ..... تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : ..... تا شماره :

امضاء



نشانى فرستنده:



جای تمير

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان



دست کودک را  
در دست بگیرید  
و در حال بازی با  
انگشتان او این  
شعر را بخوانید

مصطفی رحماندوست



# قصه‌های انگشت

موش کوچولو، داشت با برادرش موش  
موشی بازی می‌کرد.

۱. موش کوچولو از جا پرید.

۲. برادرش موش موشی دنبالش دوید.

۳. بابا موشه، یک گربه را دید

آخ آخ آخ

۴. مامان موشه زود جیغی کشید.

فوری، همه، تو سوراخ

۵. انگشت شست کیلو

میو میو میو میو

گفت: «شام من کجا رفت؟»

ناهار من چرا رفت؟

او هو او هو، های های

گر سنا هم، وای وای وای



